

کلام جدید

قسمت ششم

چگونه فطری بودن امری را

درمی یابیم؟

مطلب منتشر نشده‌ای از استاد شهید مرتضی مطهری



واحد) عمل می‌کند یعنی خاصیت یکنواخت دارد و در آن واحد خاصیت متنوع ندارد و کارهای متنوع هم انجام نمیدهد، اگر حرکت می‌کند حرکتش یکنواخت است. اما در گیاه حرکت متنوع وجود دارد باصطلاح دستگاه است و اینکه می‌گویند آلی است یعنی بعدی رسیده که ابزار و آلات‌ها را استخدام می‌کند و هماهنگی میان

در شماره پیش گفته شد که در تفسیر اللاغه حضرت علی (ع)، دین را امری فطری میدانیم یعنی در باره امر فطری و آکسبایی و فرقی آنها مشخص است. کسی که می‌داند که مقصود از فطری بودن دین، آکسبایی است یعنی میلیونها سال نیست بلکه وقتی انسان، انسان شد امری بر جوهر ذاتش افزوده شد و اکنون در بدنه عقلمانی بیشتر به مسئله فطرت پرداخته میگردد.

ما می‌گوییم، فطرت معنای بالاتر از این حد را در نظر گرفته و می‌گوئیم که نتیجه یک حیات جدید در موجود زنده است یعنی فطرت در انسان، حیاتی مافوق حیات حیوانی دارد باین معنا که موجود بی‌جان که به آن جماد می‌گوئیم برای خود یک طبیعت و نیروها و یک سلسله آثار و فعل و انفعالاتی در حد خودش دارد، مثلاً یک سنگ، یک تیر و آهن و حتی آب که اینها در حد خودشان موجوداتی با یک سلسله خواص و آثار هستند اما ما یک سری خواص و آثار دیگر را هم در گیاه می‌بینیم که در جمادات نمی‌بینیم و گیاهان از یک درجه وجودی عالیتر و از یک مبداء اثر پذیری عالیتری برخوردار هستند. پس در نباتات همه احکام و آثار یکی در جمادات هست در اینها هم هست، باضافه یک سلسله آثار دیگر که ناشی از حقیقی بنام حیات است. حال فرق نمیکند اینکه بگوئیم موجودات زنده از موجودات بی‌جان بوجود آمده‌اند یا اینکه فرض کنیم موجودات جاندار از اول جاندار بوده‌اند بهر حال موجود جاندار آنچه را موجود بیجان دارد او هم دارد بعلاوه یک وجود بالاتر و عالیتری را داراست بعد سراغ حیوان می‌آئیم که از گیاهان بالاتر است. زیرا آنچه در جماد و گیاه است در حیوان هم است اما علاوه بر این، حیوان از ادراکات و احساسات و تمایلات هم بهره مند می‌باشد.

از خصوصیت جماد این است که (علی‌طیره

بنابه گفته قرآن آنجاکه امروز روح الهی در انسان پیداشد (امروز روح الهی همان نهاد فطری است نه انباشته شدن آکسبات گذشته)، انسان به مرحله ای رسید که بکلی از موجودات پست تر فاصله گرفت.

انجام میدهد، این کارها مکسبات نسلهای انسانی نیست، بلکه بموجب دارا بودن یک حیات عالیتر است که از او این آثار بروز میکند و علیرغم آنکه خود آن حیات انسانی نتیجه مکسبات گذشته نیست. اما آکسبات گذشته نقش و زمینه برای رشد و تکامل حیات انسانی عالیتر را ایجاد می‌کنند که از اینجا تفاوت دو نظر مادی و الهی ظاهر میشود و این است که از نظر مادی یک موجود بی‌جان و جاندار و انسان از لحاظ ماهیت یکی هستند و درجه آنها فرق می‌کند. اما از نظر الهی، یک تکامل واقعی صورت گرفته، یعنی اول دارای یک درجه وجودی بود، بعد درجه‌ای فوق درجه قبل بدان اضافه شد، تا اینکه در هر درجه از هر مرحله، یک سلسله آثار جدید از آن بروز می‌کند. پس همانطور که در قبل گفته شد فطرت یعنی آن نهاد انسانی، یعنی آن نهادیکه وقتی انسان، انسان شد (خواه از حیوان بوجود آید یا نه) بدو داده شد و بموجب واگذاری آن نهاد، انسان، انسان گردید و انسانیت از او بروز و ظهور کرد. و به گفته قرآن آنجا که امر و روح الهی در انسان

انها بوجود می‌آورد. همچنانکه این گیاه قسمتی از کارش جذب غذا و قسمت دیگر هضم و بالاخره قسمت دیگر آن دفع است، که این دستگاه میشود اما حیوان همه اینها را باضافه چیز دیگر دارد و همانگونه که گفتیم در گیاه تنوع وجود دارد، و اما کارهای متضاد انجام نمیدهد. مثلاً فقط رشد و حرکت رو بی‌بالا دارد ولی حیوان میتواند نقل مکان کند، در جهت مخالف حرکت کند و یا بر اثر ترس از حیوان دیگر و یا بخاطر بچه‌اش دفاع کند و بالاخره خودش را درک کند و خودش بخودش مستشعر میشود، در نتیجه حیوان دارای یک حیات بالاتری است که در گیاه نیست. وقتی به انسان میرسیم، انسان همه کمالات وجود جماد و حیوان و گیاه را دارد و از یک درجه وجودی بالاتر هم بهره مند است، چون آثاری که از او بروز یا ظهور می‌شود از حیوان ظاهر نمیشود این است که می‌گویند، انسان دارای سه حیات است، حیات جمادی و گیاهی و حیوانی بموجب آنکه جماد است کارهای جمادی انجام میدهد، بموجب آنکه حیات گیاهی و حیات حیوانی دارد کارهایی که مختصات آنها است،

جهاد

پیدا شد (امرو روح الهی همان نهاد انسانی است نه انباشته شدن آکسبات گذشته) انسان به مرحله ای رسید که بکلی از موجودات پست تر فاصله گرفت و دارای روح مجرد گشت. حال سنوآل اینجاست که از کجا بدانیم و بشناسیم که در انسان فلان شئی فطریست یا فطری نیست و اصلا بچه دلیل چیزی را فطری یا غیر فطری گوئیم.

گفتیم که در باب دین اکثر نظریه های ضد دینی، دین را سرشتی ندانسته بلکه قائل به مکسبات تاریخی موجودند اکنون باید دو مرحله



را مورد بحث قرار دهیم که آیا دین برای انسان یک امر صد درصد اکسباتی و خارجی است یا نه به سرشت مربوط است سپس میخواهیم بدانیم که آیا این سرشت نتیجه و حاصل مکسبات گذشته است یا بقول قرآن یک نهاد جدید است؟

فرق امر مکسب با امر سرشتی

اما فرق امر مکسب با امر سرشتی، امر مکسب عام است و در تمامی نوع عمومیت دارد و اگر شامل برخی نباشد آن یک امر استثنایی است. مثل اینکه انسان در هر شبانه روز احتیاج به مقداری خواب دارد. آیا این احتیاج بخواب

جهاد

عادت است و امری اکسباتی یا سرشتی؟ مسلم است که احتیاج بخواب استعدادی در سرشت انسان است نه اینکه ما را از بچگی بخوابیدن عادت داده باشند، و اینطور هم نیست که اگر ما را از بچگی به نخوابیدن عادت می دادند ما هیچگاه نمی خوابیدیم، البته هستند افراد استثنایی که

نمی خوابند ولی اینها را استثنایی و منحرف از طبیعت تلقی می کنند رزم آرا، نخست وزیر ایران که در سال ۱۳۲۷ بوسیله فدائیان اسلام ترور شد، اساسا نمی خوابید چون خوابش نمی برد یکی از آشنایان وی که وکیل هم بود می گفت روزی دکتری از امریکا که بسیار متخصص هم بود بایران آمد و رزم آرا می گفت، که من بیماریم را باو گفتم و آن دکتر خونسرد جواب داده بود که خیلی ها هستند که اینطورند، او در عین حال عوارض بیخوابی هم نداشته است البته این یک امر استثنایی است. ولی سیگار کشیدن یک امر عادت است که مربوط به سرشت انسان نمیشود، همچنین خود حرف زدن و استعداد سخن گفتن یک امر سرشتی و نهادی در انسان است که

حیوان این نهاد را ندارد البته افراد استثنایی هم داریم که لال هستند پس بنا بر این خود استعداد سخن گفتن امری سرشتی است ولی بزبان فارسی یا به لهجه گوناگون حرف زدن اکسباتی است در نتیجه امور اکسباتی عمومیت ندارد بلکه تابع محیط است مثل لهجه های خراسانی و یزدی که تابع محیطند اما سرشتی عمومیت دارد، در مساله دین هم اینکه میگویند دین فطری است مقصود اصل گرایش به دین است نه دین در شکلهایی خاص که تابع محیط است اصل گرایش به پرستیدن و تقدیس موجود برتر و خضوع و تقرب چستن بدو فطری و در نتیجه علت عمومیت در امری فطری است.

فرق دیگر بین اکسباتی و سرشتی آن است که امر اکسباتی تابع عوامل خارجیت و قهرا به درون انسان ارتباط ندارد بلکه ارتباطش تنها با بیرون است ولی امری که فطری و درونی است تقاضا در درون افراد وجود دارد و افراد هم از نظر تقاضای درونی بعضی جنسا نجیب و شریف و نیکی طلب هستند و بعضی جنسا شریر و بد ذاتند. ما می بینیم افرادی که جنسا شریفند

گرایش به دین امری است که وابستگی به درون اشخاص دارد نه بیرون اشخاص، منتهم معتقدیم که افراد مطلقا بد سرشت و یا نیک سرشت نیستند بلکه بد سرشتی و نیک سرشتی میان افراد شدت و ضعف دارد.

گرایش آنها به دین بیشتر است از افرادی که جنسا شریرند. دین اگر صد درصد اکسباتی بود باید هر دو تیپ متدین شوند حال آنکه برخی متدین و برخی دیگر بی دینند یعنی عنصرهای پاک تر بیشتر به دین جذب میشوند تا عنصرهای ناپاکتر. بعضی می گویند اینکه افراد با دین میشوند، برای اینست که اول خوب بودند بعد دین دار شدند، این غلط است زیرا قرآن می گوید (هدی للمتقین) یعنی افراد خوب را دین، خویر میسازد و این جریان نشان میدهد که گرایش به دین امریست وابستگی به درون اشخاص دارد نه بیرون اشخاص منتهم معتقدیم که افراد مطلقا بد سرشت و یا نیک سرشت نیستند بلکه بد سرشتی و نیک سرشتی میان افراد شدت و ضعف دارد و دین داری مربوط به امری درونی و پاک افراد است که به دین بیشتر جذب شوند.

و علامت دیگر که نشان میدهد امری اکسباتی یا سرشتی است اینست که امر سرشتی قابل ریشه کن کردن نیست ولی امر اکسباتی قابل ریشه کن کردن است. مثلا اگر مردی بزبانی خاص صحبت میکند میشود آن زبان را منسوخ کرد و زبان دیگری بجای آن گمارد پس زبان و لهجه اگر چه مشکل است ولی باز قابل تغییر است و یا لباس پوشیدن که قابل تغییر است

ادامه دارد
صفحه ۲۵

